

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا أبى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف.

بسم الله الرحمن الرحيم

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّديْقَةِ فَاطِمَةَ الرَّكِيَّةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَجْبَائِكَ وَ أَصْفِيائِكَ الَّتِي اسْتَجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِنْ طَلَمِهَا وَ اسْتَحَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ يَدْمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَ خَلِيلَةَ صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَضَّلْ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا حَدِيجَةَ الْكُبْرَى صَلَاةً تُكْرِمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقَرِّبُهَا أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِهَا وَ أَبْلَغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ النَّجِيَّةِ وَ السَّلَامِ.»

ادامه بحث در فرضيه ششم:

وجوه اثبات اين نظريه:

بحث در ادله‌ای بود که يستند اليها برای اثبات اين که شارع يك منهاج خاص و روش خاصی را برای برداشت از کلماتش تعيين فرموده اگر چه آن روش در عرف رائج نباشد مثل تقييد مطلقات با مقیدات منفصله یا تخصیص عمومات به مخصصات منفصله ولو آن منفصلات در زمان ممتد و طولانی از صدور مطلقات و عمومات صادر شده باشد و هم چنین اعتماد بر قرائن منفصله در غير موارد عام و خاص و مطلق و مقيد.

دلیل اول: دلالت برخی روایات (2:35)

دلیل اول روایات متعدده‌ای است که اين مطلب ادعا می‌شود از آن‌ها استفاده می‌شود.

روایت اول:

روایت اول خوانده شد و دلالتش خالی از قوت نبود

روایت دوم: (2:49)

روایت دوم روایت ابو حيون بود عن الرضا سلام الله عليه که شيخ اعظم در رسائل آن را ذکر فرموده بود به سنده الحسن أو الصحيح.

«عَنْ أَبِي حَبُوبٍ مَوْلَى الرَّضَا عَنِ الرَّضَا (ع) عَنْهُ: إِنَّ فِي أَحْبَارِنَا مُحْكَمًا كَمُحْكَمِ الْقُرْآنِ وَ مُتَّسِبًا كَمُتَّسَبِ الْقُرْآنِ قَرَدُوا مُتَّسِبِيهَا إِلَى مُحْكَمِهَا وَ لَا تَتَّبِعُوا مُتَّسِبِيهَا دُونَ مُحْكَمِهَا

که شیخ اعظم بخشی از حدیث را نقل کرده. ابتدایش این هست که:

«مَنْ رَدَّ مُتَشَابِهَ الْقُرْآنِ إِلَى مُحْكَمِهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»

آن وقت بعد حضرت علیه السلام این طور می‌فرماید در خود آن عیون الرضا این طوری هست، در وسائل هم باب 9 از ابواب صفات قاضی، حدیث 22 همین طور نقل شده. شیخ تلخیص کردند و تقطیع فرمودند.

تقریب استدلال این بود که شیخ می‌فرماید مقصود از متشابه مجمل نیست اگرچه معنای بدوی متشابه آن است که معانی آن تشابه دارد، تماثل دارد، یکی بر دیگر رجحان ندارد فلذا مردد است که این مقصود است یا آن مقصود است، یا آن مقصود است معنای بدوی متشابه مجمل است اما این جا قرینه‌ای وجود دارد در آیه شریفه و این روایت که مقصود مجمل نیست. چون «و لا تتبعوا متشابهها» می‌فرماید اتباع نکنید. نهی از اتباع جایی معقول است که اتباع ممکن است و آن وقت نهی بکنند. جای که اتباع معقول نیست، ممکن نیست، نهی معنا ندارد در آن جا. و ایشان می‌فرمایند که پس مجمل معنایی ندارد که کسی اتباع کند آن را، دنبال آن را بگیرد. اتباع برای آن جایی که یک معنایی باشد یک مفهوم واضحی داشته باشد جمله و حالا اتباع بکند یا اتباع نکند. اما چیزی که اصلاً معنایش معلوم نیست، معنا ندارد بگوییم اتباع کرده آن را. پس بنابراین مقصود در این جا مجمل نیست بلکه ظواهری است که از یک راهی فهمیدیم این ظاهر مراد نیست. حالا مقیدی دارد، یا مخصّصی دارد، یا قرینه برخلافی دارد. از یک راهی فهمیدیم که این مطلق و این عام یا این کلام، این چیزی که ابتدائاً در برخورد اولی به ذهن می‌آید، از آن مراد نیست. این می‌شود متشابه.

سؤال: ببخشید مجمل به آن معنا در قرآن داریم؟ مجمل به معنای که این معنایش معلوم نباشد؟

جواب: ممکن است باشد. حالا فعلاً داریم اثناء کلام شیخ را داریم..

سؤال: ... به کاری نداریم کلاً یعنی مجمل داریم.

جواب: ببینید بارها من عرض کردم اشکال یکی از خصائص دروس حوزه‌های علمیه است. حرف زدن، اظهار نظر کردن این از خصائص بارزه است و باید هم باشد. مرحوم والد قدس سره ظاهراً نقل می‌فرمودند یا بعضی اساتید که مرحوم امام اگر می‌دیدند کسی حرف نمی‌زند تا پایان درس، ایشان می‌فرمودند مگر مجلس روضه هست. آن جا فقط یک نفر حرف می‌زند و بقیه گوش می‌کنند اما درس باید تبادل نظر باشد اما اشکال کردن ضابطه دارد، ضابطه‌اش این است که کلام شخص تمام بشود و مقدماتش و مؤخراتش استنتاج بشود و بعد حالا اشکال به مقدمات بشود اما اثنائش شیرازه کلام را از هم می‌پاشد و معلوم نمی‌شود چه گفته شد و چه می‌خواهد شخص بگوید. راه اشکال این است که مطلب تمام بشود و حالا شما همین اثنائش مکرراً دارید می‌گویید: آن می‌گوید اجمال دارد، آن می‌گوید فلان دارد، خب من چه کار بکنم؟ الآن کلام شیخ را من دارم تقریر می‌کنم. فعلاً می‌خواهم بگویم شیخ اعظم چه فرموده. حالا کلام ایشان معلوم بشود و بعد از این که تمّ کلامه قدس سره، حالا دیگر اصحاب نظر اظهار نظر بفرمایند اشکال ندارد.

پس بنابراین به قرینه نهی از اتباع « فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ » که در آیه هست یا در این روایت « وَ لَا تَتَّبِعُوا مُتَشَابِهَهَا » نهی از یک چیز وقتی درست است که آن چیز قابل تحقق باشد. چیزی که قابل تحقق نیست، نهی از آن معنا ندارد. و ایشان می‌فرمایند اتباع متشابه به آن معنای اجمال، قابل تحقق نیست، معنایی ندارد که آدم اتباع بکند. و این مطلب شهید صدر هم قبول دارند، ایشان هم در کلمات‌شان هست که چیزی که معنا ندارد، مفهومی ندارد، واضح نیست، مجمل است، مردد است اتباع معنا ندارد آن جا.

پس بنابراین مقصود می‌شود ظواهری که از یک جایی فهمیدیم، به یک جهتی فهمیدیم که این ظاهرش مراد نیست. آن می‌شود متشابه چون وقتی فهمیدیم ظاهرش مراد نیست و حالا مراد چیست تشابه پیدا می‌کند. وجه تسمیه ظواهر آن چنانی به متشابه همین است که بعد از آن قرینه، بدو آن که مراد چیست تشابه پیدا می‌کند نظیر همان بیانی که در معالم هست که سابقین می‌گفتند عام مخصّص مجمل است و از حجت می‌افتد. گفتند چرا؟ گفتند چون وقتی تخصیص خورد معلوم می‌شود در آن معنای عام دیگر استعمال نشده و وقتی در معنای عام که استعمال نشد، بقیه مراتب، مراتب متعدده مجازات است. مثلاً گفته اکرم کل عالم و بعد گفت لاتکرم زیداً العالم. خب عالم اگر صد تا داشتیم، این اگر در صد تا استعمال می‌شد حقیقت بود و حالا که زید را اخراج کرد، پس در صد تا استعمال نشده حالا در چند تا استعمال شده؟ در 99 تا، در 98 تا، در 97 تا، در 96 تا، در 95 تا، در 10 تا، در 5 تا، در یکی؟ مردد است. چون مردد است، مجمل می‌شود و حجت نیست. این حرفی است که آن سابقین می‌زدند. می‌گفتند عام مخصّص مجمل می‌شود لذا حجت نیست. این جا هم شیخ اعظم می‌خواهد بفرماید وقتی که یک قرینه خارجی، یک امری به ما گفت این خود این معنا مراد نیست این که بدو و در برخورد اولی به ذهن می‌آید مراد نیست، خب حالا چه مراد است؟ احتمالات، متشابه می‌شوند و از این جهت به آن گفته می‌شود متشابه. پس این یک تشابه عرضی است به خلاف مجمل که تشابه ذاتی دارد، از ابتداء معنای آن متشابه هستند. این جا بعد از این که به قرینه برخوردیم فهمیدیم این بالاخره مقصود نیست و حالا یک تشابه عرضی پیدا می‌کند پس این تشابهی که در این روایات هست این مقصود است.

این فرمایش شیخ اعظم است و گویا محقق سیستانی هم دام ظلّه این فرمایش را از شیخ اعظم پذیرفتند. بعد می‌خواهند بفرمایند که حاصل این روایات این می‌شود که یک منهج جدیدی شارع غیر از منهج عرفی در افادات خودش اتخاذ فرموده.

اشکالات استدلال به روایت دوم: (11:42)

خب آیا این استدلال به این طایفه ثانیه درسته یا درست نیست؟ وجوهی از مناقشات هست

اشکال اول: اشکال سندی

مناقشه اول مناقشه سندی است. گفته می‌شود که این ابو حییون مجهول. حالش مجهول است. برای این که درسته که شیخ طوسی و نجاشی قدس سرهما عنوان کردند این شخص را، ابو حییون و کتابی را هم به نام کتاب الملاحم برایش ذکر کردند و اسناد خودشان را به ایشان هم ذکر کردند و احمد بن محمد بن خالد برقی روای کتاب ایشان ظاهراً باشد و در سند هست و محقق خویی فرموده اسناد شیخ به این کتاب، به این شخص صحیح علی الاظهر. این هست اما هیچ کدام راجع به او نگفتند ثقه. همین مقدار است که له کتاب. اما راجع به توثیقش و جرحش حرفی زده نشده. بلکه ممکن است بگوییم لا مجهول بل محمل. چرا؟ برای خاطر این که این ابو حییونی که شیخ و نجاشی نام از او بردند و کتاب برایش ذکر کردند و طریق برای او ذکر کردند مرحوم شیخ فرموده این را در من لم یرو عنهم علیهم السلام هم در رجالش آورده. من لم یرو عنهم. یعنی کسی است که از ائمه علیهم السلام روایت ندارد مابشرتاً و این ابو حییون در این جا مولی الرضا علیه السلام عن الرضا علیه السلام است. پس این از امام علیه السلام روایت نقل می‌کند و بنابراین کسی ممکن است بگوید این ابو حییون غیر آن ابو حییون است. پس آن که در رجال طرح شده شخص آخری است. این که در این سند واقع شده شخص آخری است که در رجال طرح نشده پس می‌شود مهمل فی الرجال نه مجهول. مجهول آن است که در رجال نامش برده شده اما راجع به او جرح و تعدیلی نیست. مهمل آن است که اصلاً در کتاب رجال اصلی ما نامی از او برده نشده. کسی ممکن است این طوری بگوید. البته این «من لم یرو» های مرحوم شیخ طوسی به حد نقض دارد که دیگر از این اعتبار افتاده و باید گفت خلاف ظاهرش مقصودش هست. از این «من لم یرو» این نیست که حتماً از امام علیه السلام روایت نکرده چیز دیگری باید گفت مقصودش هست.

جواب‌های اشکال اول: (14:20)

چون این جا خیلی مهم است ما با این روایات می‌خواهیم چه کار کنیم؟ می‌خواهیم بگوییم یک منهج دارند ائمه علیهم السلام و آن اشکالات و این‌ها را به این دفع کنیم. فلذا باید خیلی قوی باشد استدلال ما تا بتوانیم اعتماد کنیم.

برای تخلص از این اشکال وجوهی هست که ببینیم آیا نافع است یا نافع نیست.

جواب اول: (14:43)

وجه اول این است که گفته شده است این ابو حییون متحد است با ابو حیان. ما یک نفر دیگر هم داریم به نام ابو حیان که ابو حیان از ابن عقده نقل شده توثیقش. شیخنا الاستاد آقای حائری قدس سره از قاموس الرجال نقل می‌کنند. این جلد یازدهم قاموس الرجال را من هر چه گشتم در کتاب‌هایم پیدا نکردم که خودم مراجعه کنم. ولی محقق حائری قدس سره ایشان دارند که قاموس الرجال گفته این متحد است با ابو حیان.

اشکال جواب اول: (15:38)

بعد ایشان فرموده این خالی من الدلیل. راست هم می‌گوید. من هم تعجب کردم که ایشان این حرف را زده باشد با آن دقت و تضرعی که دارد. هر چه گشتم کتاب جلد یازدهمش نبود. این خالی عن الدلیل خب ابوحیان با ابو حیون بگویم یکی است این وجهی برایش نیست و برای ابوحیان این کتاب و این سند و چیزهایی که برای این نقل کردیم برای او نقل نشده. بنابراین این راه، راهی است که فقط یک ظنی است، یک احتمالی است که لادلیل علیه.

سؤال: استاد توثیق ابن عقده را قبول دارید؟

جواب: بله بله. ابن عقده موثق است ولو زیدی است.

سؤال: چون از منابع اهل سنت نقل می‌شود توثیقات ...

جواب: نه، شیعه این را قبول دارند. از مسلمات است وثاقت ایشان و فقط اشکالش این است که زیدی است.

سؤال: نه خود توثیقاتی که ایشان نسبت به بقیه نقل کرده، از منابع اهل سنت نقل می‌کند.

جواب: نه این از منابع اهل سنت نیست. هم علامه، هم ابن داوود از ابن عقده نقل کردند.

جواب دوم: (16:48)

مطلب دیگر این است که راه دوم برای تخلص این است که استاد قدس سره بعد از این که فرموده **أنه خالی عن الدلیل**، این‌ها را در حاشیه مبانی الاصول‌شان فرمودند در حاشیه هست، جلد 3، صفحه 251 ظاهراً. فرموده:

«نعم له وجّه للاعتماد و هو ذكره في الفقيه فتأمل.»

اشکال جواب دوم:

فرموده که چون این در فقیه ذکر شده وجهی برای اعتماد هست. این که ایشان فرموده در فقیه ذکر شده مقصودشان چیست؟ یعنی این روایت در فقیه ذکر شده، یعنی صدوق علاوه بر عیون اخبار الرضاء این روایت را در من لایحضره الفقیه هم نقل فرموده و چون در اول کتابش در من لایحضره الفقیه فرموده من روایاتی که در این کتاب نقل می‌کنم این‌ها همه حجة بینی و بین الله فأحكم بصحته. از این جهت ایشان می‌فرمایند یا این که نه، می‌خواهند بفرمایند این ابو حیون در بعض اسناد روایات مذکوره در من لایحضره الفقیه وجود دارد نه خود این روایت؟

این مقداری که ما تتبع کردیم حالا تتبع کامل نیست آقایان البته از این جعبه‌ها استفاده

بکنند تتبع‌شان را کامل کنند من همین مقداری که حالا با فهرست‌ها و این‌ها نگاه کردم نه این روایت در من لایحضره الفقیه هست و نه ابو حنیون در من لایحضره الفقیه نامش در اسناد برده شده ولی این را حتماً دقت بفرمایند، مراجعه بفرمایند اگر هم پیدا کردند بفرمایند به من. این مقداری که معجم رجال‌الحديث و کتاب‌های دیگری که فهرست‌هایش را نگاه کردم، مثلاً صاحب وسائل روایت را فقط از عیون نقل کرده. هر جا هم نگاه کردیم از من لایحضره الفقیه کسی این روایت را نقل نکرده. از این جهت عرض می‌کنیم که ظاهراً و الله العالم این روایت در من لایحضر نیست. ابو حنیون هم ندیدیم کسی نقل کرده باشد که در من لایحضره الفقیه نامی از او برده شده باشد. این از نظر صغری. و اما از نظر کبری این مطلب ولو بعضی از اعظام قائل هستند به این که اگر روایتی در من لایحضره الفقیه بود آن روایت معتبر است به خاطر شهادت صدوق در اول کتاب، این مطلب هم تمام نیست کبرویاً و این فرمایش صدوق غیر فرمایش مرحوم کلینی در کافی است. این جا ایشان فرموده که حجت است بین من و خدای متعال. خب چیزی ممکن است برای یک مجتهدی حجت باشد اما این به درد مجتهدان دیگر نمی‌خورد. همه فتاوایی که یک مجتهدی می‌دهد برای خودش بین خودش و خدا حجت است. حجت بودن یک چیزی برای یک شخصی باعث نمی‌شود که برای دیگران هم حجت باشد. شارع آن چیزی را که حجت کرده شهادتِ شهود است. اما این که بگوید این بین من و خدا حجت است، خب شما قطع پیدا کردی، شما یک قرائنی برای خودت داری لذا قطع پیدا کردی. آن برای دیگری قطع بیاورد، اطمینان بیاورد خیلی خب و الا باعث حجیت برای دیگران نمی‌شود.

«أحكم بصحته.» من حکم به صحت آن می‌کنم. حکم می‌کنم به صحت آن مثل این که قاضی می‌گوید أحکم به این که این مال برای فلانی است. این هم یعنی اجتهاد است، این هم یعنی من فتوا دارم می‌دهم. حکم می‌کنم یعنی فتوا دارم می‌دهم به صحت این‌ها. باز فتوای به صحت یک مجتهد برای مجتهد دیگری فایده‌ای ندارد، حجت نیست مگر تقلید از او بخواهد بکند. اما اگر بخواهد او را به طریق به واقع قرار بدهد بلا تقلید از باب حجیت شهود و خبر واحد این نه. این جا اخبار نمی‌کند که، اخبار از فتوایش دارد می‌کند نه اخبار از واقع. می‌گوید من أحکم بصحته.

سؤال: منظور حاج آقا این نیست که یعنی فتوا. منظور این است که من می‌گویم این‌ها صحیح هستند.

جواب: می‌گویم یعنی من فتوا دارم می‌دهم. نظر دارم می‌دهم. أحکم بصحته معنایش این است. پس بنابراین فرمایشات مرحوم صدوق کافی نیست برای این که ما بگوییم روایات من لایحضره الفقیه برای کسی که می‌خواهد از راه شهادت و اخبار، این‌ها را حجت کند. بله حالا یک کسی بگوید تقلید از صدوق اشکال ندارد. یک مجتهدی از صدوق حالا تقلید بکند بنابر آن اجتهاد متوسط و این که می‌شود در بعضی از موضوعات تقلید کرد، آن راه دیگری است اگر کسی بخواهد آن راه را استطراق بکند.

سؤال: این که حجت است یعنی این روایت از معصوم صادر شده حالا ..

جواب: نه، چون هر فتوایی مجتهد می‌دهد یعنی برای خدا است. وقتی می‌گوید الماء پاک یعنی همین.

سؤال: قدیم ظاهراً بعضی از علما عین روایت را فتوای خود قرار می‌دادند.

جواب: بله. این دأب بوده، این روش بوده.

سؤال: ... اگر بگویید این روایت حجت است یعنی سندشان صحیح است.

جواب: نه فقط معنایش این نیست سند صحیح است. می‌گوید این روایات حجت است بین من و خدای متعال. حالا همین امروز ان شاء الله یک قرینه‌ای هم می‌آوریم برای این که در یک راه تخلص دیگر که فقط این نبوده مسأله.

سؤال: ...

جواب: بله آن را دیگر گفتیم. چون ایشان توثیق نکرده تمام کسانی که در سندها هستند. توثیق نکرده. برخلاف مثلاً تفسیر علی بن ابراهیم بنابراین که توثیق کرده باشد. برخلاف کامل الزیارات. ایشان توثیقی نکردند رجال اسناد را.

سؤال: ببخشید احتمال حس و حدس ..

جواب: نه نیست. یعنی چه احتمال حس و حدس.

سؤال: یعنی روایات را مرحوم صدوق از یک طریق حسی به صحت‌شان پی بردند.

جواب: اگر اخبار کرده بود که این روایات صحیح است مثل کلینی بله. اما ایشان که این حرف را نزده است. اگر فرموده بود این روایت صحیح است. این روایات صادر شده است، ما قبول می‌کردیم از صدوق چون محتمل الحس و الحدس می‌شد. اما این حرف را نزده بلکه فرموده این‌ها حجت هستند. من حکم به صحت‌شان می‌کنم، حکم می‌کنم یعنی فتوا می‌دهم، نظر می‌دهم.

سؤال: آن جا دیگر مجرایش نیست...

جواب: نه این‌ها اجتهاد است. مثل بقیه فتاوایش که در مقنع داده، در هدایه داده. یا هر فقیهی فتوا می‌دهد، معنایش این است که می‌گوید این‌ها حجت است بین من و خدای متعال. من به این رسیدم.

سؤال: استاد اگر مبنای‌شان با ما یکی باشد مثل در ... می‌دانیم مبنایش این است. می‌توانیم به اخبار ایشان که...

جواب: اگر اخبار کند که ثقه هست، بله، اما اخبار نکرده. فتوا دارد می‌دهد.

جواب سوم: (23:46)

و اما راه سوم برای تخلص فرمایش سید نعمت الله جزائری در منبع الحیة است. ایشان یک کتابی دارد به نام منبع الحیة که ظاهراً در موضوع صلات جمعه تألیف فرموده. آن جا یک عبارتی دارد «ما رُوی یالاسانید الکثیرة عن الرضا(ع) أنه قال من رد متشابه...» همین روایت را ذکر کرده. فرموده «ما رُوی بالأسانید الکثیرة عن الرضا(ع)» بعد همین روایت را. پس به حسب فرمایش ایشان که محدث بزرگی هم هست، ایشان دارد می‌گوید این روایت به اسانید کثیره روایت شده. قهراً وقتی یک روایتی اسانید کثیره داشته باشد

مستفاضه می‌شود و مورد اعتماد و اطمینان انسان می‌شود.

این می‌شود مستفاضه منقوله. یعنی ما بالوجدان که ندیدیم که این اسانید کثیره داشته باشد ولی ایشان که ثقه امینی است دارد نقل می‌فرماید مثل اجماع منقول می‌شود، مثل شهرت منقوله می‌شود این هم می‌شود مستفاضه منقوله. این هم فرمایشی است که ایشان فرموده در منبع الحیاة صفحه 73.

اشکال جواب سوم:

اما این خلاف وجدان است حالا این اسانید کثیره کجا بود، ما به عیون اخبار الرضا نگاه کردیم یک سند بیشتر نداریم. «حدثنی أبی عن علی بن ابراهیم عن أیه عن ابی حیون» نه قبلش، نه بعدش هیچ سند دیگری نداریم. بلکه ممکن است بعضی روایات نظیر این روایت که حالا ما هنوز آن‌ها را هم پیدا نکردیم که چقدر روایت نظیر این است ولو آقای سیستانی هم فرموده که روایاتی نظیر این روایت هست. حالا اگر باشد دو سه تا است. اسناد کثیره آن هم عین این مضمون باشد، بلکه در متشابه داریم اما عین این مضمون که بفرماید اخبار را این هم این کار بکنیم. مهم در این روایت این است که می‌فرماید که در اخبار هم این کار را بکنیم و الا بلکه متشابه قرآن داریم. فلذا هیچ کسی ندیدیم در اصول در این مقام در باب تعادل و تراجیح یا در باب اجتهاد و تقلید چون اجتهاد و تقلید هم به این روایت استدلال می‌شود برای این که راه اجتهاد مفتوح است ما ندیدیم کسی غیر از این روایت را ذکر کند. همین روایت، با همین متن. معلوم می‌شود آقایان هم به روایت دیگری برخوردند و الا یک کسی لااقل یک روایت دیگری را می‌گفت. این فرمایش محدث جزائری هم قدس سره من العجائب است. احتمالاً قویاً ایشان در حافظه شریفش یک اشتباهی رخ داده. در ذهنش این بود که این روایات کثیره دارد، اسانید کثیره دارد. این را به حافظه اعتماد نموده و نوشته و الا در خارج ما چنین چیزی ندیدیم. باز در عین حال شما آقایان تتبع بفرمایید اگر پیدا کردید که این حرفی است از یک محدث بزرگ. این راه راه خوبی بود اما ظاهراً اطمینان به اشتباه داریم که ایشان اشتباه فرموده باشد. ایشان هم در زمانی نیست که ما بگوییم یک طرقي داشته. ایشان معاصر مرحوم محقق مجلسین قدس سرهما است که هر چه در آن زمان بوده الحمدلله برای ما باقی است. بنابراین ایشان از آن قدمایی مثل ابن طاووس نیست که بگوییم بسیاری از کتاب‌هایی که در آن زمان بوده الان نیست به شهادت کتابخانه‌ای که ایشان داشته و کتاب‌هایی که نام برده و آن سعد السعودش که الان چاپ شده و هست، سعد السعود مرحوم ابن طاووس یک کتاب قطوری است که از کتاب‌های فراوانی از اصول اربعه مأه و غیر اصول اربعه مأه گلچین یک دو سه خط نقل کرده از هر جایی از آن، از هر کتابی. این کتاب الان وجود دارد و آن کتاب‌هایی که ایشان نام می‌برد از آن، اکثراً شاید الان لا اثر له جز اسمی که در بطون کتب هست و آن‌ها از بین رفته. خب دیگر مثل الان این داعشی‌های خبیث لعنهم الله خب ببینید کتابخانه‌ها را هم آتش می‌زنند، چه می‌کنند خب این‌ها تراث انسانیت است نه فقط تراث مسلمان‌ها، این‌ها را از بین می‌برند. از این حوادث فراوان بوده که این کارها را کردند لذا کتاب‌ها از بین رفته دیگر، خیلی از کتاب‌ها و تراث بشریت.

و اما این هم راه تخلص سوم بود.

جواب چهارم: (28:25)

راه تخلص چهارم این است و این مطلب مهم است اگر ثابت بشود و دقت روی آن بشود. قد يقال که استفاده می‌شود از فرمایشات مرحوم صدوق در عیون اخبار الرضا که روایات مذکوره در این کتاب دارای اسناد معتبره است. و آن این است که اگر یادتان باشد یک روایتی ما داشتیم در باب تعادل و تراجیح دو سه صفحه بود، روایت میثمی، سندش این بود.

«صدوق عن ابيه عن مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

که استاد بزرگش هست

قالا

هم پدرم، هم این استاد

حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمُسَمَعِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمِثْمِيُّ أَنَّهُ سُئِلَ الرَّضَا عَ يَوْمًا...»

حدیث دو سه صفحه است. این صدوق بعد از این که روایت را تمام می‌کند می‌فرماید

«قال مصنف هذا الكتاب- رضى الله عنه»

این تداول داشته در سابقین که نام خودشان را می‌بردند بعد رضى الله عنه، و یک چیزی هم برای خودشان می‌گفتند. خب دعای خوبی است. رضى الله عنه ان شاء الله.

«كان شيخنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد رضى الله عنه سيئ الرأي فى محمد بن عبدالله المسمعى»

راوی مباشر میثمی بود. این مسمعی از آن میثمی نقل می‌کند.

كان شيخنا محمد بن الحسن بن احمد بن ... سيئ الرأي.....

«كان» یعنی پیوسته در عمرش این جوری بود نظرش. راجع به این آدم سيئ الرأي بود. خب اگر این جوری است چرا شما این روایت را ذکر کردید؟

و إنما أخرجت هذا الخبر فى هذا الكتاب لأنه كان فى كتاب الرحمة و قد قرأته عليه...

این خبر در کتاب الرحمة بود من این کتاب الرحمة را پیش استاد محمد بن الحسن بن احمد خواندم.

فلم ينكره و رواه لى.»

این انکار نکرد این روایت را بلکه برای من روایت کرد.

خب از این روایت استفاده ممکن است بشود دو تا مطلب:

یکی این که تنها مستند مرحوم صدوق وثاقت روات نیست با این که این جا می‌گوید استاد سیئ الرأی بود اما این روایت را انکار نکرده. خب آدم دروغگو، یک آدم غیرثقه همه حرف‌هایش دروغ نیست. گاهی قرینه است که این حرف راست است. این جا چون استاد انکار نکرد و روایت کرد، من علیرغم این که راوی ثقه نیست، روایت را در کتابم درج کردم. چون اعتماد به این روایت هست به خاطر مرحوم محمد بن الحسن بن احمد بن ولید. پس ببینید این نشان می‌دهد که این جور نیست که اگر در من لایحضره الفقیه، جای دیگر ایشان بفرماید این حجت است «من أحکم بحجته» معنایش این باشد که سند درست است، سند آدم درستی است. اگر این سند جای دیگر هم بود کافی است. نه ممکن است به خاطر این که استادش رد نکرده یا قبول کرده وقتی قرائت کرده او اعتماد کرده، ایشان از اعتماد او اعتماد دارد. این جور عقیده دارد ایشان به محمد بن حسن بن ولید که اگر او یعتمد بر شخصی یا بر سندی یا بر روایتی، ایشان هم اعتماد می‌کند. مرحوم شیخ استاد قدس سره می‌فرمودند حاشیه آقای جمال گلپایگانی بر عروه که چاپ شده بود من با حاشیه آقای نائینی مطابقت کردم و دیدم هیچ فرقی ندارد لفظاً و معنأً الا یک جا که مثلاً نائینی علی الأقوی دارد ایشان علی الاحوط یا به عکس. فقط همین یک مورد این فرق بود اما لفظاً و معنأً عین هم بود. من این حرف را مثلاً گفته بودم، بعضی از من شنیده بودند و این به گوش آقا جمال رسیده بود. آقا جمال فرموده بله ما این جور به نائینی معتقدیم که دیگر حرفی بالاتر از حرف او نیست. به نائینی این جور معتقد بوده. حالا این صدوق هم به محمد بن الحسن بن ولید رضوان الله علیه این جور معتقد است. آن اگر اعتماد می‌کند بر یک خبری برای ایشان اعتمادزا است. ایشان هم اعتماد می‌فرمایند.

خب مطلب دومی که از این فرمایش ایشان استفاده می‌شود این است که پس ایشان این جور نیست که این کتاب باز باشد و هر خبری دستش رسید نقل بکند بلکه خبرهایی دارد نقل می‌کند که مورد اعتماد است.

سؤال: و نکته سومی استفاده می‌شود که هر جا صدوق از ابن ولید روایتی نقل می‌کند و بعداً دنبالش نگوید که مثلاً قبولش ندارم یا یک استثناء یا یک چیزی نزد نشان می‌دهد که پیش ابن ولید خوانده، ابن ولید هم مثلاً به او اشکال نکرده.

جواب: بله... از او اخذ کرده دیگر. شیخ در حدیث او است.

سؤال: پس ما بعد ابن ولید را نباید نگاه کرد.

جواب: خب اگر کسی اعتماد می‌کند، دیگر همین جور است.

آیا این یک جا آمده ایشان خواسته بگوید. حالا چه تعبیری بکنم. این جا صدقاً حالا ذوقش گرفته یک حرفی بزند، جاهایی دیگر نه. در بقیه ممکن است آن‌ها هم صحیح نباشد یا نه از این معلوم می‌شود یک روش است که دارد دفع و دخل می‌کند که به من اشکال نکن چرا این روایت را این جا آوردی با این که ایشان این چنینی است. دارد دفع و دخل می‌کند. می‌گوید برای خاطر این که استاد محمد بن حسن بن ولید اعتماد کرده بود من آوردم. پس از این معلوم می‌شود رجال اسناد یک اسنادی است که اگر خراب باشد ایشان توضیح می‌دهد. آن مطلبی که می‌خواستیم استفاده کنیم این است که کسی بگوید از این کلام صدوق در این کتاب عیون اخبار الرضا استفاده می‌شود که افرادی که در سندها واقع شدند این‌ها افراد خوبی هستند. اگر یک جا فرد نابابی بود ایشان عذرش را می‌گوید که چرا من ذکر کردم. کما این که در این جا یک فرد ناباب بوده عذرش را آورد که بله

علیرغم این که این ناباب است من ذکر کردم چون استاد اعتماد کرد و رواه لی. بنابراین اگر کسی این مطلب را مطمئن بشود از فرمایش صدوق در عیون اخبار الرضا که ایشان سندهای درست را نقل می‌فرماید اگر یک جا خراب بود وجهش را بیان می‌کند که چرا با این که خراب است من ذکر کردم. و وجه اعتماد را بیان می‌فرماید. اگر ما این را بتوانیم استنباط بکنیم از این کلام ایشان، این راه چهارمی می‌شود که بگوییم خب ابو حیون را که ذکر کرده این روایت را اصلاً در ذیلش چیزی نیاورده. این اگر ثابت بشود برای ما یک فتح باری می‌شود به این که بسیاری از افرادی که در آن اخبار الرضا هستند و جاهای دیگر نیستند و احوالاتشان روشن نیست که این‌ها در اسناد روایات زیادی هم واقع شدند مثلاً، این یک راهی است برای توثیق آن‌ها. خب البته این راه حالا احتیاج دارد به تدبیر بیشتر و حالا راهی است که ما عرض می‌کنیم ولی روی آن باید کار بشود تا این که ببینیم تا چه درصد افرادی که ممکن است خیلی خراب و غیرثقه باشند و در این کتاب ذکر شده‌اند. آیا در آن زیاد است یا چند تایی است یا اصلاً نیست. این احتیاج دارد به یک تتبع این چنینی.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.